

هنرمند شهزادگان قجر عباس میرزا

داریوش شهبازی



جلد یکم

هنرمند شهزادگان قجر
عباس میرزا



وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

سرشناسه / شهبازی، داریوش، ۱۳۳۲-

عنوان / هنرمند شهزادگان قجر: عباس میرزا

مشخصات نشر / تهران: ماهریس، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری / ۳۶۲ ص.

شابک / ۹۷۸-۶۲۲-۵۶۶۵-۰۶۴

وضعیت فهرست‌نویسی / فیبا

موضوع / ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.

موضوع / Iran -- History -- Qajars, 1779-1925

رده‌بندی کنگره / DSR۱۳۵۰

رده‌بندی دیویی / ۹۵۵/۰۷۳۳۰۹۲

شماره کتاب‌شناسی ملی / ۸۷۴۷۷۶۳



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جلد یکم

هنرمند شهزادگان قجر
عباس میرزا

داریوش شهبازی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

عنوان کتاب	: هنرمند شهزادگان قجر — عباس میرزا
نویسنده	: داریوش شهبازی
ویراستار	: شهین خاصی
طراحی و تولید	: انتشارات ماهریس
چاپ و صحافی	: هوران
چاپ اول	: ۱۳۰۱
شمارگان	: ۳۰۰ نسخه
قیمت	: ۱۸۰,۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی

میدان انقلاب؛ خیابان کارگر جنوبی؛ تقاطع لهای نژاد؛ شماره ۲۶۶
تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۴۸۲۱۵۰

 www.nashrmahris.com

 [@nashremahris](https://twitter.com/nashremahris)

 [@ketabfarhang](https://t.me/ketabfarhang)

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات ماهریس محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن (چاپه فتوکپی، صوت، تصویر، انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.



نشر ماهریس

فهرست مطالب

۱۱	پیشگفتار نویسنده
۱۳	مقدمه
۲۷	فصل یکم. خصوصیات
۲۷	۱. تولد
۲۹	۲. تربیت
۲۹	۳. تحصیل
۳۲	۴. ولایتعهدی
۵۷	۵. شخصیت و شایستگی
۶۴	۶. حمیت
۶۴	۷. ازدواج
۶۵	۸. مشخصات ظاهری
۶۶	۹. هنر دربار عباس میرزا
۶۷	۱۰. بیماری
۶۹	فصل دوم. شاه و یاران
۶۹	۱. فتحعلی شاه
۷۶	۲. میرزا عیسی فراهانی؛ قائم مقام اول
۸۸	۳. میرزا ابوالقاسم قائم مقام

۹۴	۴. شیخ علی خان بیگلربیگی
۱۰۱	فصل سوم. جنگ‌ها
۱۰۱	۱. جنگ ایران و روسیه
۱۰۵	۲. عهدنامه کورک‌چای
۱۰۵	۳. جنگ اچمیادزین (۱۲۱۹ق.)
۱۰۷	۴. جنگ اصلاندوز (۱۲۲۸ق.)
۱۰۸	۵. عهدنامه گلستان
۱۱۵	۶. عهدنامه ترکمانچای
۱۲۹	۷. علت شروع جنگ روس
۱۲۹	۸. پیشینه جنگ دو کشور
۱۳۵	۹. علل آغاز جنگ دوره دوم
۱۳۵	آثار عهدنامه‌های گجسته گلستان و ترکمنچای
۱۳۹	۱۰. جنگ هرات
۱۴۰	۱۱. جنگ ترکمن‌ها
۱۴۱	۱۲. جنگ عثمانی
۱۴۱	۱۳. جنگ توپراق‌قلعه
۱۴۲	۱۴. عهدنامه فین‌کن‌اشتاین
۱۵۷	۱۵. پیمان تیلسیت
۱۵۸	۱۶. عهدنامه ۱۸۰۱م. ایران و انگلیس
۱۵۸	۱۷. عهدنامه مجمل
۱۵۹	۱۸. عهدنامه مفصل یا عهدنامه تهران
۱۶۲	۱۹. پیروزی‌های عباس میرزا
۱۶۳	فصل چهارم. موانع
۱۶۶	۱. تنگنای مدرن‌سازی
۱۶۷	۲. تنگنای اقتصادی
۱۶۹	۳. مخالفت علما
۱۷۲	۴. حرم‌سرا
۱۷۳	۵. شاهزادگان

۱۷۷	۶. سربازان و مردمان عادی
۱۷۸	۷. اللهیارخان آصف‌الدوله
۱۸۳	۸. دیگر مخالفان داخلی
۱۸۵	۹. رؤسای ایلات
۱۸۵	۱۰. آرامنه
۱۸۷	۱۱. رشوه
۱۸۸	۱۲. انگلیس
۲۰۰	۱۳. پیمان‌شکنی فرانسویان
۲۰۳	۱۴. علل شکست
۲۰۵	فصل پنجم. اصلاحات
۲۰۵	اصلاحات نظامی
۲۰۵	۱. انگیزش
۲۱۳	۲. قشون
۲۲۷	۳. استعداد قشون
۲۲۹	۴. اسلحه‌ایزانیان
۲۳۱	۵. انضباط
۲۳۲	۶. پرچم
۲۳۵	۷. تاکتیک جنگ
۲۳۷	۸. تدارکات
۲۳۹	۹. تشکیلات
۲۴۰	۱۰. تعلیمات
۲۴۳	۱۱. تکنولوژی
۲۴۳	۱۲. توپخانه
۲۵۰	۱۳. چاپارخانه
۲۵۱	۱۴. رسم مهمان‌داری
۲۵۱	۱۵. تراشیدن ریش
۲۵۲	۱۶. ساز
۲۵۳	۱۷. سرباز ایرانی

۲۵۴	۱۸. سربازگیری
۲۵۶	۱۹. ضعف اطلاعاتی
۲۵۶	۲۰. قلعه
۲۵۷	۲۱. کلاه
۲۵۸	۲۲. لباس
۲۶۳	۲۳. مواجب
۲۶۳	۲۴. نقشه
۲۶۵	اصلاحات اقتصادی
۲۶۶	۱. مالیات
۲۷۰	۲. تأسیس کارخانه
۲۷۰	۳. باغداری و دامداری
۲۷۱	اصلاحات قضایی
۲۷۲	اصلاحات عمرانی
۲۷۵	اصلاحات مذهبی
۲۷۸	اصلاحات فرهنگی
۲۸۰	۱. اعزام دانشجو به اروپا
۲۸۵	۲. آبله کوبی
۲۸۶	۳. ترجمه
۲۸۸	۴. چاپخانه
۲۸۹	۵. دعوت از اروپاییان برای دیدن ایران
۲۹۳	فصل ششم. زنان و فرزندان
۲۹۳	همسران عباس میرزا
۲۹۴	فرزندان
۲۹۷	فصل هفتم. سیاستمداران دوران
۲۹۷	سیاستمداران ایرانی
۲۹۷	۱. ابراهیم خلیل خان جوانشیر
۲۹۹	۲. ایلچی کبیر
۳۰۳	۳. جوادخان

۳۰۷	۴. حسین خان سردار و حسن خان سردار
۳۰۹	۵. میرفتاح تبریزی
۳۱۰	سیاستمداران انگلیسی
۳۱۰	۱. جان مک‌دونالد کینر
۳۱۲	۲. سر جان ملکم
۳۱۵	۳. سر گور اوزلی
۳۱۶	۴. میرزامهدی علی‌خان بهادر جنگ
۳۱۷	۵. هارفورد جونز
۳۲۱	۶. هنری ایلیس
۳۲۱	کمپانی هند شرقی بریتانیا
۳۲۴	سیاستمداران روسیه
۳۲۴	۱. الکساندر پاولوویچ
۳۲۷	۲. پاسکوویچ
۳۳۰	۳. پل یکم
۳۳۱	۴. سامسون‌خان
۳۳۱	۵. سیسیانف
۳۳۲	۶. کاترین دوم
۳۳۶	۷. گریبایدوف
۳۴۱	۸. نیکلای یکم
۳۴۳	۹. یرمولوف
۳۵۳	فهرست منابع

به نام آنکه تن را نور جان داد
خرد را سوی دانایی عنان داد
امیر خسرو دهلوی

پیشگفتار نویسنده

این پژوهش به معرفی عباس میرزا، شاهزاده شایسته قاجار پرداخته است. شایستگی او به اذعان دوست و دشمن بر کسی پوشیده نیست. او ساده زیست و از گزند «شراب و زن و آواز» در امان، و مظهر نجابت و صداقت یک ملت سنتی کهن سال و ایلپاتی بود. چنان که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در مرگش چنین گفته است:

«دریغ و درد که آسمان نخواست ایران نظام گیرد و دولت و دین انتظام پذیرد.»

محور محتوایی و هسته کانونی کتاب، برجستگی شخصیت شاهزاده‌ای از قاجاریان است که فلسفه فکر و اندیشه او با تنک‌مایگی و تیره‌کاری شاهان قجر کاملاً تفاوت داشت. تمرکز نگارنده بر وجه تمایز خصوصیات

حاکمان با عموم قاجاریان است. محکومیت قاجاریان در پیشگاه ملت ایران از باب عملکرد سیه کارانه این دودمان در دوران حکومتشان به نوع فرمانروایی پادشاهان و حاکمان ولایات این سلسله بازمی‌گردد. از این جهت، در تجزیه و تحلیل عملکرد صدوسی‌ساله قاجاریان باید به این وجه تمایز توجه کرد؛ زیرا به یقین نمی‌توان جامعه‌ای را به عملکرد جمعی از آن نسبت داد. در این میان، قاجاریانی هستند که از شایستگی و لیاقت بارزی برخوردارند. عباس میرزا یکی از این پُرشمار است.

شاهزادگان و افراد فراوانی را در این طایفه می‌توان یافت که به هوشمندی و داشتن معرفت و شناخت شهره‌اند؛ اما شوربختانه با دسیسه و دخالت گجسته دولت‌های روس و انگلیس بعد از شکست ایران و تسلط دولتین بر کشور، هرگز مجال بروز لیاقت نیافتند تا بر اریکه فرمانروایی شایسته و سزاوار تکیه زنند. از این جهت، کتاب حاضر تابوشکن سنت مرسوم است و به جای اینکه تنها به عملکرد سیاه کارانه و ویرانگرانه شاهان و حاکمان قجر پردازد، به کار بست پژوهش و مطالعه زندگی نخبگان و شایستگان قاجاری می‌پردازد. انتخاب نام کتاب نیز برگرفته از همین مقصود است:

هنرمند شهزادگان قجر

نشد تا برآند تاج کیانی به سر

جلد نخست این کتاب به مطالعه و پژوهش پیرامون شایستگی‌ها، بایدها و ناکامی‌های عباس میرزا اختصاص یافته است.

قاجاریان

پس از سقوط سلسله ساسانیان و ظهور حکومت اسلامی، گسستی عظیم در فرهنگ و تمدن ایرانیان پدید آمد. گو اینکه در قرون طلایی اسلام، ایرانیان نقش مؤثر و سازنده‌ای داشتند، اما تا عصر صفوی دولت متمرکز و قدرتمندی در ایران پدید نیامد. صفویان دولتی دیوانسالارانه برپا ساختند. این دولت در بستر زمان با فراز و فرودهایی روبه‌رو شد، اما تیر خلاص بر پیکر این دودمان را حکومت مفتضح شاه سلطان حسین زد و با سقوط این سلسله و آشوب افاغنه، لطمه عظیمی بر ایران وارد آمد. ظهور نادر سر و سامانی به کشور و مرزها داد و دشمنان همیشه متعرض همسایه را از تعدی برحذر داشت، اما او قادر به آبادانی کشور نبود؛ زیرا مدیریت سازنده نداشت (آن گونه که امیرکبیر به ناصرالدین شاه گفته است) و تنها سردار سپهی کارآزموده بود که حتی جنگ‌های پی‌درپی او ایران را فرسوده و فقیرتر کرد.

این جنگ و گریزها باری شدند بر دوش ایرانی که آب کافی برای کشاورزی نداشت و اقتصادش ضعیف بود.

موسم ظهور سلسله قاجار

ایران از پس دو سده ناامنی، جنگ و گریز، مهاجرت، قحطی‌ها و بیماری‌های واگیردار بسیار ناتوان بود. آقامحمدخان بعد از کشمکش‌ها و جنگ و گریزهای بسیار، عاقبت وارثان کریم‌خان را سرکوب و در تهران تاج‌گذاری کرد. با قتل زودهنگام آقامحمدخان، حاصل کار او یک‌جا به فتحعلی‌شاه رسید. «فتحعلی‌شاه از آقامحمدخان قلمرویی بالنسبه امن و باثبات به ارث برده بود که خزانه‌اش از جواهرات و غنایمی که نادرشاه از فتح هند آورده بود لبریز بود.» (دیا، ۱۳۷۸: ۴۳۳)

فتحعلی‌شاه دور از جنگ و رزم، غرق در عیش و نوش و بزم حرم‌سرا بود و در پیله ایلیاتی، خود را خدای سرزمین و مالک مردم قبیله و ایران می‌دانست و عشرت مفرط و ثروت بازمانده از نادر را منتهی‌الیه حق خود می‌پنداشت و جهان را جز غوطه در «شراب و زن و آواز» نمی‌انگاشت.

«همچنان مثل آخرین شاهان صفوی مستغرق در لذت حرم‌خانه و محصور در میان خواجه‌سرایان و عمله طرب بود.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۷۹۷) مجموع این‌ها باعث شده بود تا فتحعلی‌شاه غرق در کبر و نخوت، نسبت به هرچه در جهان اطرافش می‌گذشت، بی‌علاقه شود تا جایی که «همه پادشاهان جهان را دست‌نشانده خود می‌پنداشت.» (کل‌محمدی، ۱۳۷۰: ۶۳) رابرت کریپورتر^۱ ضمن شرح مفصلی از آنچه دیده بود و ضمن توصیف شخصیت فتحعلی‌شاه که بر اریکه نشسته بود، می‌نویسد: «تا به آن روز، هرگز شاهد آن‌چنان شکوه و کمالی نشده بودم.» (رابینسون، ۱۳۵۱: ۱۱)

او نیازی به ورود به سیاست جهان نمی‌دید و بدین جهت بی‌خبر از تحولات اروپا و

سیاست جهانی بود. فتحعلی‌شاه از فرط بی‌خبری، روزی با غروری کاذب به نمایندهٔ فرانسه گفت: «خوب است که روسیه را بین ایران و فرانسه و عثمانی تقسیم کنیم.» (گل‌محمدی، ۱۳۷۰: ۷۱) روسیه رهیده از چنگ حکومت مغول، تشنهٔ قدرت و زور بود و در پی اصلاحات پتر اول در قرن هجدهم، خون‌آشامانه با کشورگشایی در جهات اربعه سرزمین‌ها را می‌بلعید. روسیه در جنوب به ایران تاخت. ابتدا ایرانیان با اعتماد بر پیشینهٔ پیروزی‌های نادر و آقامحمدخان و شیوهٔ سنتی خود، در جنگ‌هایی پیروز شدند، اما با گذشت زمان و کاهش نیرو و مغایرت تعلیمات جدید و شیوهٔ سنتی و خیانت‌ها و جنایت‌های درباریان و سستی و ناتوانی فتحعلی‌شاه شکستشان از دشمن بر پیروزی‌ها فزونی یافت و بخش عظیمی از قفقاز به دست روس افتاد.

قاجاریان دولتی ایلی - قبیله‌ای بود، گو اینکه خود آنان ادعای جانشینی صفویان را می‌کردند، اما از آن دولت متمرکز و دیوان‌سالار، مویی بر تن نداشتند. دولت سنتی و متحجر قاجاریان از مناسبات جدید بین‌المللی در اروپا بی‌خبر بود. بدین ترتیب ایران در فضای ضعف و رعب به‌نحوی دچار عقبگرد شد. کشور به دست قبیله‌ای افتاد که هر شهر و روستایش در اختیار شاهزاده‌ای بود و مردم اندک‌اندک مالکیتشان را بر اراضی کشاورزی از دست دادند و همگی رعیت اربابان قجری شدند و کشور روز به روز فقیرتر شد؛ حتی شهرهای بزرگ مانند اصفهان و قزوین و غیره نیز به ویرانه نزدیک شدند.

بعد از کشمکش‌های بسیار در اروپا، ناپلئون شکست خورد و فرانسه از میدان رقابت بین‌المللی خارج شد و دو قدرت مهم روس و انگلیس ظهور کردند. روس ایران را شکست سنگینی داد و تا آنجا که انگلیس رضایت داد، پیش آمد. افزون بر تصرف بخش مهمی از خاک وطن، به دستگاه سلطنت نیز وارد شد و انگلیس هم در رقابت با آن دولت، به شکل خزنده بر شاه و دربار ایران تسلط یافت و هر دو دولت متحدانه و شبه‌استعمارگرانه بر سرنوشت ایرانیان حاکم شدند. هر دو دولت در دربار قاجاریه نفوذ کردند و تسلط تحقیرآمیزی بر ایران یافتند و ایران را مانند بیماری در حال احتضار در وضع بلاتکلیفی تا پایان عمر سلسلهٔ قاجاریه درآوردند که نه راه پیش داشت و نه راه پس و این با منافع

دو کشور همسو بود. محصول ورود روس و انگلیس، تشنگ آرا و سرخوردگی ایرانیان و ضعف و ویرانی کشور بود.

مدارس و مکاتب تعطیل شدند و فقر حاکم مردم را از فرهنگ و سواد دور ساخت. بالاترین آمار باسواد کشور به سه درصد رسید و این بزرگ‌ترین عامل عقب‌ماندگی بود. فلسفه و ادب و فرهنگ، رو به زوال نهاد و با رواج رشوه‌خواری و دروغ‌گویی در میان سران کشور، فساد اخلاقی و اضمحلال فرهنگ مردم نهادینه شد. ضعف و فقر، خرافات و موهومات را به جامعه ایرانی تحمیل کرد. زنان در شهرها نقش سازنده‌ای در اجتماع نداشتند، هرچند در عشایر و قبایل و روستاها نقشی مؤثر بر دوششان بود.

ایرانیان در بستر زمان پس از شکست از روس اندک‌اندک هویت ملی خویش را از دست دادند. جز اعتقاد خشک سنتی تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار گرفتند. گو اینکه هرگز بهره‌مندی مثبتی از نزدیکی آنان به غرب حاصل نشد؛ زیرا غریبان از آن‌ها جامعه‌ای دهان‌بین و مصرف‌گرا می‌خواستند. در مقابل بی‌کفایتی پادشاهان قاجار، ذکاوت و وطن‌خواهی امیرکبیر و قائم‌مقام فراهانی می‌توانست کارساز شود. اصلاحات امیرکبیر در سیاست، قشون، صنعت، کشاورزی، نظم و غیره مخالف تیات و اهداف استعمارگران و ظالمانه روس و انگلیس بود و شور‌بخثانه امکان ادامه حیات نیافت؛ زیرا به خواست دو دولت و به دست خائن‌ان درباری به قتل رسید.

دخالت روس و انگلیس هرگز اجازه عرض‌اندام به این نخبگان نداد. همان‌گونه که با تعهد به پیمان ترکمانچای و حمایت از تداوم سلطنت در میان فرزندان ذکور عباس میرزا، هرگز اجازه پادشاهی به دیگر شایستگان قاجاری و دیگر اقوام ترک، لر، کرد و غیره را ندادند. دل‌سوختگی و حسرت عقب‌ماندن ایران از قافله علم و معرفت تا پایان این عصر ماندگار شد.

عباس میرزا

ولایتعهدی عباس میرزا با رقابت‌های سیاسی بین‌المللی و دخالت مستقیم روس و انگلیس روبه‌رو شد و هم‌زمان در عرصه داخلی نیز از رقابت و دشمنی شاهزادگان و

درباریان مصون نماند. جدا از کاستی‌ها، تلاش مستمر عباس میرزا گویای وطن‌پرستی اوست. او مظهر نجابت و صداقت یک ملت سنتی کهن سال و ایلیاتی بود. دوست و دشمن از شایستگی و وطن‌خواهی و شجاعتِ عباس میرزا سخن رانده‌اند و توأمان تدبیر و کفایت وزیر او، میرزا بزرگ قائم‌مقام فراهانی و حتی پسر او ابوالقاسم را ستوده‌اند.

تانکوانی^۱ می‌گوید: «آثار بزرگی از کلام او هویدا بود. نایب‌السلطنه ابتدا ما را به سردی پذیرفت، ولی بعد قدری گرم گرفت و اظهار محبت کرد.» (تانکوانی، ج ۲: ۱۶۳) «غیر ممکن است که بتوان مناعت و سعه صدر و رفتار عباس میرزا را توصیف کرد... او در آن موقع لباس بسیار ساده‌ای به تن داشت و جز خنجرش که دسته آن مرصع به الماس‌های زیبایی بود، چیز تجملی دیگری به همراه نداشت... او مردی خارق‌العاده است و تأثیر عجیبی در بیننده دارد.» (روزنامه آسیایی (L'Uniers, 1971, p.382)

عباس میرزا که دشمن واقعی تاجمل بود، به لباس ساده سرخی که نقره‌دوزی شده بود ملبّس بود و مانند تمام ایرانیان کلاه ساده‌ای از پوست بره سیاه بر سر داشت. تنها زینتش عبارت از یک خنجر مرصع بود و در جایی دیگر اظهار می‌دارد: «حرکات و اطوارش خیلی جالب توجه و مظهر اصالت و نجابت است، خیلی قشنگ صحبت می‌کند، به فاصله می‌خندد، چشمانش آینه ضمیر اویند و مکر و کید در آن‌ها مشاهده نمی‌شود.» (دوکوتزبونه، ۱۳۱۰: ۹۵ و ۹۶)

«عباس میرزا تحصیلات دیگری نیز داشته است و تاریخ و آداب و رسوم اروپا را به‌خوبی می‌شناسد و از علوم نظامی و ریاضیات و زبان انگلیسی نیز بی‌بهره نیست. چهره نجیب عباس میرزا، شهامت و بزرگ‌منشی او... هرچند شخصیت عباس میرزا تحسین‌برانگیز است، در عوض معلوم نیست نتیجه کار او چقدر رضایتبخش باشد.» (همان: ۱۰۶) نایب‌السلطنه در نهان با سلطان سلیم سوم، سلطان عثمانی که به اصلاحات غربی بسیار متمایل بود، رقابت می‌کرد. او هرگز از گسترش افق‌های فکری‌اش خسته

نشد و با داستان‌های اروپایی و نیز احتمالاً با آثار نویسندگان ترک آشنا و دربارهٔ وقایع سیاسی در اروپا بسیار آگاه بود. آگوست بُن‌تان^۱ فرانسوی که از مارس سال ۱۸۰۷م. تا هشتم فوریهٔ ۱۸۰۹م. در ایران اقامت داشت، در مورد عباس میرزا می‌نویسد:

«یکی از خصوصیات اخلاقی وی حس جاه‌طلبی اوست. چه او امیدوار است که روزی به سلطنت دست یابد... اغلب شب‌ها به مطالعه مشغول است. کمتر کسی از ایرانیان به اندازهٔ او از ادبیات و علوم شرقی اطلاع دارد.» (بُن‌تان، ۱۳۵۴: ۶۹)

او در سال ۱۲۱۳ق. / ۱۷۹۸م. در یازده‌سالگی به وزارت میرزاعیسی فراهانی، مشهور به میرزابزرگ در مقام حکمران و ولیعهد مأمور آذربایجان شد. در آغاز ولایتعهدی، او بسیار جوان و بی‌تجربه بود. هرچند که شجاع بود و در کنف حمایت مردی بسیار باتجربه و دانا چون میرزاعیسی قائم‌مقام فراهانی قرار داشت. میرزاعیسی سرپرست و مشاورِ امین برای عباس میرزا بود. در سال ۱۲۱۸ق. / ۱۸۰۳م. سیسیانف^۲ (ایشپخدر) در حمله به نواحی قفقاز، اهالی گنجه را قتل‌عام کرد. عباس میرزا در شانزده‌سالگی، با سی‌هزار سواره و پیاده به مقابله با او عزیمت کرد. عباس میرزا قائم‌مقام در خلال جنگ و مواجهه با روس، دانستند که نیاز مبرم به شناخت فنون و صنایع غربی و جبران عقب‌ماندگی دارند. حکومت ایران با احساس خطر از روسیه و انگلیس به یاری فرانسویان امیدوار شد. ژوبر^۳، نمایندهٔ ناپلئون، در پنجم ژوئن ۱۸۰۶م. به تهران رسید و سوم ماه مارس ۱۸۰۷م. در فین‌کن‌اشتاین ورشو با ناپلئون ملاقات کرد. ژوبر سخنان عباس میرزا را در مواجهه با سپاه روس بیان می‌کند:

«تمام کوشش‌های شجاعانهٔ من با برخورد با چماق‌دستان روسی بی‌اثر می‌ماند. مردم عملیات مرا تحسین می‌کنند، فقط من از ضعف خود آگاهم. چه کار کرده‌ام که لایق احترام جنگجویان غربی باشم؟ کدام شهر را گشوده‌ام؟ چه انتقامی از دشمنی

1. Auguste Bontems

2. Syssianoff

3. Jaubert

که ایالات ما را غصب کرده کشیده‌ام؟ در واقع بدون شرمندگی نمی‌توانم به لشکری که دور ماست نظر بیفکنم. روزی که باید به حضور پدرم برسم، نمی‌دانم چه کار خواهم کرد. از طرف دیگر، خبر فتوحات لشکریان فرانسه به من رسیده است. مطلع شده‌ام که شهامت روس‌ها در مقابل آن‌ها فقط مقاومتی بی‌فایده بوده است، با این حال روس‌ها تمام دسته‌های نظامی مرا شکست می‌دهند و ما را تهدید به پیشروی‌های جدید می‌کنند (ژور: ۱۵۵) «این شاهزاده آن قدر معلومات کسب کرده است که به کمبود دانسته‌های خویش وقوف حاصل کند و به همین دلیل بخواهد تا آن‌ها را افزایش دهد.» (همان: ۱۵۱) «چه قدرتی موجب برتری شما نسبت به ما می‌شود؟ علت پیشرفت‌های شما و سبب ضعف دائمی ما چیست؟ ما در جهل شرم‌آور خود درجا می‌زنیم و به ندرت آینده‌نگری می‌کنیم. آیا من هم باید مثل تزار مسکویی رفتار کنم که از تخت خود پایین آمد تا بتواند شهرهای شما را از نزدیک ببیند؟ آیا من هم باید ایران را ترک کنم و این ثروت انباشته‌شده را بدون استفاده بگذارم؟ آیا باید بروم و هرآنچه را شاهزاده‌ای باید بداند یاد بگیرم؟» (همان) ناپلئون به‌منظور مقابله با انگلستان با روسیه کنار آمد و در ۲۶ ژوئن ۱۸۰۷ م. (معادل بیستم ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ ق.) قرارداد تیلسیت را امضا کرد و شوربختانه عهدنامه فین‌کن‌اشتاین^۱ و آنچه را در مورد ایران متقبل شده بود، نادیده گرفت. در سال ۱۲۲۷ ق. / ۱۸۱۱ م.، روس و انگلیس قراردادی علیه فرانسویان منعقد کردند و اولیای امور دولت ایران مانند همیشه از این جریان مهم سیاسی بی‌خبر بودند و در نتیجه نایب‌السلطنه غافلگیر شد و این شکست به معاهده گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق. / ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م. انجامید. سرگور اوزلی^۲، سفیر انگلیس در ایران و میرزا ابوالحسن خان شیرازی، طرفدار (حقوق‌بگیر) انگلیس بودند و هم آنان موجب عقد عهدنامه گلستان شدند. در سال ۱۲۳۷ ق. / ۱۸۲۲ م. عثمانی‌ها با هفتاد هزار سرباز به مرزهای ایران

1. Finkenstien

2. Sir Gore Ouseley

حمله کردند که عباس میرزا به کمک ده هزار سواره و پیاده که از مرکز فرستاده شده بودند، موفق شد جلوی تجاوز ارتش عثمانی را بگیرد.

جنگ‌های دوم ایران و روس از سال ۱۲۴۱ ق. / ۱۸۲۶ م. آغاز شدند، اما با وجود شجاعت و تلاش عباس میرزا به دلایل فراوان با تصرف شهر تبریز به وسیله روس‌ها منتهی به شکست ایران در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ ق. / ۱۸۲۸ م. شد.

در انتهای جنگ‌های دوره دوم، عباس میرزا در دهخوارقان با ژنرال ایوان پاسکویچ^۱، فرمانده کل قوای روسیه، در باب انعقاد قرارداد صلح به مذاکره نشست. شاهزاده حسن علی میرزا شجاع‌السلطنه، حکمران خراسان با سپاهیان خود به تهران آمد و بقیه دشمنان عباس میرزا نیز در تهران علیه او آشوبی برپا کردند، ولی معاهده ترکمانچای، عاقبت به تاریخ ۱۲۴۳ ق. منعقد شد و از آن عصر، دیگر ایران به معنایی، به صورت دولتی پوشالی و حایل میان روسیه و هندوستان درآمد. دولت حایل، دولتی است که بین دو یا چند قدرت بزرگ رقیب و بالقوه متخاصم واقع شده است و وجودش مانع از درگیری بین همسایگانش می‌شود.

عباس میرزا تا سال ۱۲۴۶ ق. والی آذربایجان بود. در این سال، مأمور یزد و کرمان و بعد در سال ۱۲۴۷ مأمور ایالت خراسان شد. او اغتشاشات یزد و کرمان را در سال ۱۲۴۶ ق. بدون جنگ و خون‌ریزی پایان داد. عباس میرزا در مشهد سخت بیمار شد و در دهم جمادی‌الثانی سال ۱۲۴۹ به ناخوشی ورم کلیه درگذشت و پیکرش در حرم امام رضا (ع) مدفون شد.

چنان‌که اشاره شد، عباس میرزا در خلال جنگ از عقب‌ماندگی ایران کاملاً واقف شد و لزوم نوگرایی را احساس کرد. او اطلاعات فراوانی را در این زمینه از طریق اروپاییان به‌ویژه فرانسویان حاضر در تبریز و نیز مطالعات شخصی‌اش به‌دست آورد. او از برنامه‌های اصلاحی پتر اول و کاترین دوم در روسیه خبر داشت. مانند اقدام کاترین در استقرار

مهاجران آلمانی که تحت تأثیر آن می‌گوید: «بهتر است یک آبادی در آذربایجان به اهالی انگلیس و جرمن واگذار شود تا در این ایالت اسباب ترقی و پیشرفت نوع غربی فراهم آید.» سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی ایران در دوره معاصر به مقاله خود «جلب مهاجران اروپایی» اشاره کرده است.

هیچ ایرانی‌ای به اندازه عباس میرزا به ارزش علوم و صنایع جدید پی نبرده و لزوم انتقال دانش را به ایرانیان با پوست و استخوان حس نکرده بود. بن‌تان می‌نویسد: «او حاضر است هرگونه تأسیسات نظامی و غیرنظامی را که لازم باشد به سبک غرب بنیان‌گذاری کند. او ناپلئون را سرمشق خود قرار داده است و او را یک قهرمان می‌داند.» (بن‌تان، ۱۳۵۴: ۶۹) تانکوانی نقل می‌کند: «یک فرانسوی به نام ژوانار در تبریز مترجم رسمی دولتی است.» (همان: ج ۲: ۱۶۳)

ژوبر از دیدگاه میرزاشفیع در مورد تحول روس‌ها می‌نویسد: «بدون شک ما از تمدن اروپایی بسیار دور هستیم... روس‌ها در قدیم جاهل بوده و اکنون از خیلی لحاظ بر ما برتری پیدا کرده‌اند.» (ژوبر: ۹۹ و ۲۰۰) هم‌او در توصیف نجیب‌خان، افسر قشون عباس میرزا در شهر تبریز می‌گوید که او کتاب‌هایی فرانسوی و روسی را در امور و فنون جنگی نشان داده است که می‌خواهد آن‌ها را به وسیله نظامیان روسی‌ای که در خدمت دولت ایرانند به فارسی برگرداند. (ژوبر، ۱۳۴۷: ۳۱۳)

عباس میرزا می‌بایست برای حصول موفقیت مؤلفه‌های بسیاری را در نظر می‌گرفت که جمع همه آن‌ها بسیار مشکل و گاه غیرممکن بود.

از مشکلاتش اینکه دوست و دشمنش چه خارجی و ایرانی چهره‌ای مشخص و معین نداشتند. او نمی‌دانست اینکه در خدمت قشون است دوست است یا مأمور دولت بیگانه. اگر می‌خواست از خارجیان استفاده نکند چطور می‌توانست دانش را منتقل سازد؟ تازه با ورود انگلیس به کشور و تجربه آن دولت در استعمار هند، به ایرانیان شاغل در سمت‌های گوناگون هم اعتمادی نبود. در واقع منظور این است که همه به فکر منافع خویشند و به مصالح عمومی کمترین توجهی ندارند.

به گفتهٔ سِر جان ملکم^۱ توجه کنید: «در بحبوحهٔ حوادثی که متوجه ایشان (ایرانیان) است، کمتر کسی از رعایت مصالح خود بیشتر نگاه می‌کند.» (سِر جان ملکم، ۱۸۷۶م: ۱۸۷) و از طرفی شرایط تحمیلی جنگ بر عباس میرزا چیره شده بود و جز به فکر مقابلهٔ آنی با دشمن نبود و به‌سختی مجال اقدامات بنیادی فرهنگی را در درازمدت داشت، اما باز هم در فهرست اقداماتش این موارد وجود داشتند: «چند نفر اهل حرفه از قرار تفصیل از جانب دولت فرانسه روانهٔ ایران شوند: سازندهٔ ماهوت، نقاش، باسمه‌چی کتاب، بلورساز و مینای الوان، ساعت‌ساز که ساعت اندک‌بزرگ بتواند بسازد. زرگر و کنده‌کار و جواهرتراش و نقاش زرگر، فترساز، چخماق‌ساز و سایر اسباب آهن، چیت‌ساز، چینی‌ساز، نجار، سنگ‌تراش، توپچی و عراده‌ساز، معدن‌جوی و کارکن معدن، عکس‌ساز، باروت‌ساز.» (کاردان، ۱۳۶۲: ۴۳-۴۲)، گو اینکه این قرارداد به‌نحو کامل اجرا نشد.

برای تحلیل اقدامات عباس میرزا و تفکر و اندیشهٔ او باید توجه داشت که صرف آگاهی از عقب‌ماندگی باعث تحول و کسب دانش نمی‌شود. آن کس که بداند که نداند، با شرط و شروط می‌تواند عروس فتح و پیروزی را در آغوش کشد.

میرزاشفیعی می‌گوید: «کشفیات جدیدی که به ایران آورده می‌شود، نوعی از گیاهانی

است که در این مملکت به ثمر نمی‌رسند.» (Jaubert, p.200)

سِر جان ملکم می‌نویسد: «از آنچه مذکور شد، می‌توان دانست که چرا مردم ایران در صنایع ترقی کلی نکرده‌اند، این مملکت هزار سال است که همچون می‌نماید که در شرف ترقی‌های بزرگ است، لکن تا هنوز همان‌طور ایستاده است. تجارتش تقریباً همان قسم است که در قدیم‌الایام بوده است.» (سِر جان ملکم: ۱۸۸)

تجدد، کار پیامبری است و کار پیامبری بدون تفکر و تعقل معنا ندارد. کانت فیلسوف عصر روشنگری اروپا، در نسبت تجدّد و تفکر می‌نویسد: «کاربرد همگانی عقل خویش را می‌باید همواره آزاد گذاشت و این یگانه ابزاری است که می‌تواند آدمیان

را به روشنگری برساند. نوگرایی یا نوین‌گرایی یعنی فرهنگی نو و پیشرفته‌تر و کنار گذاشتن برخی از سنت‌های قدیمی. نوگرایی فرایند گسترش خردگرایی در جامعه و تحقق آن در بستر مدرنیته است.»

تانکوانی نوشته است: «جای تأسف است که باوجود استعدادهای طبیعی و لیاقتی که انسان دوست دارد در ایرانیان ببیند، آن‌ها تا این اندازه از لحاظ دانش عقب‌افتاده باشند. آن‌ها باهوش و تیزذهن هستند و تمایل به تحصیل و یادگیری دارند، ولی آنچه فاقد‌آند، مشعل فلسفه است که از این رهگذر بتوانند وقوف و آگاهی لازم را به‌دست آورند تا آنگاه از لحاظ علوم و فنون با ما برابر شوند.» (تانکوانی، ج ۱: ۳۰۰ و ۳۰۱)

عباس میرزا هرگز فرصت نیافت تا به‌طور بنیادین اصلاحات را دنبال کند. او در پی روزمره‌زدگی و مقابله با دشمن و برطرف کردن مشکلات عیدیه بود.

ایرانیان شوربختانه در قرون اخیر همواره هنگام جنگ و گرفتاری به فکر تعلیمات می‌افتادند، نه با برنامه‌ریزی مداوم؛ زیرا اصولاً ارتش دائمی در ایران نبود و موارد دیگر سبب شدند که ایران هرگز به‌طور منطقی و پایدار با نظام جدید اروپایی آشنا نشود و این دانش به کارش نیاید. البته جای پرسش است که چرا او دست به ساخت مدرسه و دانشگاه نزد که گام نخست انتقال دانش و آموزش است؟ با اینکه بسیاری از اقدامات پتر اول را می‌دانست. پتر در نخستین اقداماتش آکادمی روسیه را ساخت.

هرچه بود باز هم باید به عنصر زمان اشاره کرد که او فرصت کافی نداشت و نکته مهم‌تر اینکه از جایگاه پتر نیز هرگز برخوردار نبود؛ زیرا بسیاری از تصمیمات به اراده شاه وابسته بودند. طبیعت حکومت استبدادی مانع از ترقی و تفکر روشنگرانه است. می‌دانیم تحولات صنعتی اروپا در پی چندین قرن تغییرات جهان‌بینی و نگرش اروپاییان و تحولات فلسفه پدید آمدند.

نوگرایی نیاز به توجه به فلسفه دارد. نخبگان جامعه باید زمینه تحولات و تغییرات را فراهم سازند و باتوجه به نظر سعدی فضایی باغ‌گونه را مهیا کنند، اما عباس میرزا نه این امکان را داشت و نه فرصت آن را، بلکه غرق در روزمرگی و اقدامات عاجل در برابر

دشمن جرار بود. او حتی نتوانست در برابر تغییر سنت‌ها و تعلیمات سربازان عشایر و طوایف رفتاری ماندگار را جایگزین کند. به همین جهت الکسی یرمولوف^۱ پس از آغاز تعلیمات اروپایی قشون ایران، اظهار شادمانی کرد؛ چون گفت بدین ترتیب سربازان ایرانی چیزی به دست نخواهند آورد، بلکه قابلیت و تعلیمات مؤثر گذشته را هم از دست خواهند داد که چنین هم شد.

ملکم می‌گوید: «حاکمی از باب نیکی ذات یا حُسن ادراک شاید به فکر ترقی و اصلاح حال مُلک و ملت بیفتد، لکن تدابیر چنین شخصی تابع وضع اوست... به‌علاوه اینکه جمیع ترقی‌های کلی به‌تدریج است، حتی اینکه اگر چیزی به جهت صلاح ملت احداث شود، در ابتدا باید مردم رفته‌رفته به آن آشنا شوند تا بعد به آن میل کنند و الاً دوام نخواهد یافت.» (یر جان: ۱۸۸)

عباس میرزا وطن‌خواه بود و شکوه ایران را آرزو داشت، اما آرزوی درخشان او زمانی جامه عمل می‌پوشید که با واقعیت همسو شود؛ واقعیتی که زمان کافی و شرایط مناسب نیاز داشت.

جنبش فکری و فلسفی اروپا در عصر روشنگری دست‌کم صد سال پیش از انقلاب صنعتی آغاز شد که انقلاب‌های عظیمی در دانش و فلسفه به‌وجود آورد. اساس آموزه‌های روشنفکری، آزادی فردی و مدارای مذهبی در تقابل با پادشاهی مطلقه و تعصبات ثابت کلیسای کاتولیک روم بود. روشنگری با افزایش تجربه‌گرایی، دقت علمی و تقلیل‌گرایی، همراه با افزایش بازجویی از دین مشخص شده بود.

در اروپا پس از چندین قرن تحول در وجوه مختلف اجتماعی، اعم از سیاسی، توسعه استعمار تجاری، گسترش ناوگان دریایی، رشد طبقه متوسط و بهبود امور نظامی و اداری، مدیریت و حکومت، اندک‌اندک زمینه بروز انقلاب صنعتی پدید آمد. انقلاب صنعتی گو اینکه نماد اصلی آن در انگلستان آشکار شد، رخدادی برق‌آسا نبود و به

دست فرد و یا گروه خاصی پدید نیامد، بلکه طی چند سده، ساکنان سراسر جغرافیای اروپا در پیدایی آن مؤثر بودند؛ بنابراین کاملاً عقلایی و قابل پیش‌بینی است اگر عباس میرزا به تنهایی و بدون همکاری پادشاه و نخبگان و در زمانی محدود، قادر به تحول و تغییر اساسی در کشور نباشد.

۱. تولد

عباس میرزا (۱۲۴۹-۱۲۰۳ ق.) از شاهزادگان قاجار، فرزند فتحعلی شاه و آسیه خانم دولو بود. فتحعلی شاه قاجار زنان فراوانی داشت: «اگر کس شمار کند با هزار تن راست آید.» (کیانفر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۵۱) «شمار زنان او خارج از حوصله تحقیق است.» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۰۳۶) «فتحعلی شاه ۲۶۰ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنان در حیات او مُردند؛ به هنگام مرگ نیز ۵۷ پسر و ۴۶ دختر از او در قید حیات بودند که با فرزندان این شاهزادگان، بیش از ۷۸۰ فرزند و نواده داشت (تعداد فرزندان و فرزندزادگان شاه در سال ۱۲۷۱ ق. بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر می شدند).» (سپهر ۱۳۷۷: ۵۲۳-۵۲۲؛ خاوری شیرازی، پیشین: ۹۷۰)

آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولو قاجار بود که باباخان به توصیه و رهنمون عمویش آقامحمدخان قاجار برای پیوند و تحکیم روابط درونی دو شاخه قاجاریان و

برطرف شدن اختلاف، او را به زنی گرفت. محصول این ازدواج سبب مودّت و اجماع بیشتر قاجارها بود. «در مراسم سلام رسمی که تا سال دهم سلطنت فتحعلی شاه هر سال برگزار می شد، آسیه خانم در ابتدا و سر صف زنان حرم جای می گرفت و از احترام ویژه ای نزد شاه برخوردار بود. همین مسئله اعتراض برخی زنان حرم را که تبار قوانلو داشتند، برانگیخت، به ویژه بدرالنساء خانم، دختر مصطفی خان قوانلوی قاجار که به هیچ وجه حاضر نبود برتری آسیه خانم را بپذیرد و زیردست یک دولو قرار بگیرد و در نهایت از شاه طلاق گرفت.» (عضدالدوله، ۱۳۷۶: ۱۸)

عباس میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه، در چهارم ذی حجه ۱۲۴۹-۱۲۰۳ ق. / ۱۸۳۳-۱۷۹۹ م. در قصبه نوای لاریجان مازندران متولد و در سال ۱۲۱۳ ق. در سن یازده سالگی به للگی سلیمان خان قاجار، اعتضادالدوله و وزارت میرزاعیسی فراهانی مشهور به میرزابزرگ و سرداری ابراهیم خان، سردار قاجار در مقام حکمران و ولیعهد مأمور شد که به آذربایجان برود. (امیرسلیمان خان قاجار قوانلو در کودکی از غلام بچه های دربار کریم خان زند بود و پیشخدمتی آغاییگم خواهر محمدحسن خان قاجار را که به همسری کریم خان درآمد بود، می کرد. پس از به قدرت رسیدن قاجاریان، از سوی آقامحمدخان قاجار به حکومت گیلان و سپس آذربایجان رسید. سلیمان خان در اوایل دوران فتحعلی شاه درگذشت.)

فتحعلی شاه نام او را عباس میرزا گذاشت و نسبت به وی مهر و انسی خاص یافت. او برخلاف پسران دیگرش در دوران کودکی، طفلی مریض المزاج و فوق العاده مؤدب، سر به زیر و محجوب بود. در ده سالگی به کسالت، درد مفاصل و استخوان مبتلا بود. او در کودکی بسیار مورد علاقه آقامحمدخان قاجار (سرسلسله سلاطین قاجار) بود و خود تعلیمات نظامی مخصوص را به او می آموخت.

عباس میرزا ضمن فراگرفتن تعلیم مختلف و روش های گوناگون فنون سواری و جنگ در ایام فراغت و بیکاری به مطالعه کتب سودمند و مفید پرداخته و با بیشتر زبان های شرقی آشنا شده بود. (نجمی، ۱۳۷۴: ۲۵)

اغتشاشاتی که در بین سال‌های ۱۲۴۶-۱۲۴۳ق. در یزد و کرمان صورت گرفت، به همت و دخالت نایب‌السلطنه عباس میرزا در سال ۱۲۴۶ق. بدون جنگ و خون‌ریزی به پایان رسید. عباس میرزا تا سال ۱۲۴۶ق. والی آذربایجان باقی ماند و از آن تاریخ به بعد، مأمور یزد و کرمان و بعد در سال ۱۲۴۷ق. مأمور ایالت خراسان شد، ولی در مشهد سخت بیمار شد و سرانجام در دهم جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ق. در سن چهل و پنج سالگی درگذشت و در حرم امام رضا (ع) مدفون شد.

۲. تربیت

دوران کودکی عباس میرزا با عصر جنگ‌های ایران و روسیه در آذربایجان و قفقاز، در سال ۱۲۰۹ق. مقارن بود. زمانی که او تنها هشت ساله بود، با آقامحمدخان برای لشکرکشی علیه حاکم محلی شوشا (پایتخت قره‌باغ) همراه شد. وی در آدینه‌بازار، نزدیک اردبیل، همراه با شاهزادگان دیگر در پشت جبهه بود و پس از قتل شاه در ماه ژوئن از راه رشت به تهران بازگشت. او برخلاف قریب به اتفاق شاهزادگان که تا قبل از ورود به سلطنت در حرم‌سرا می‌ماندند و با زنان و خواجگان بزرگ می‌شدند، در کودکی از دربار پادشاه جدا شد و به همراه وزیرش میرزاعیسی قائم‌مقام به تبریز رفت. تبریز از این زمان تا پایان سلسله قاجاریه بعد از تهران شهر مهمی به‌شمار می‌آمد و به منبع مهم فکری و حتی تفکر مشروطه‌طلبی مبدل شد.

تبریز نزدیک به دنیای غرب و دروازه اندیشه‌های نو بود و فضای تربیتی عباس میرزا گو اینکه تحت تأثیر تفکر و اعمال آقامحمدخان قرار داشت، ولی دانش‌آموختگی و نوگرایی‌اش همه از مکتب تربیتی میرزاعیسی قائم‌مقام بود.

۳. تحصیل

عباس میرزا از کودکی تحت آموزش و تعلیم میرزاعیسی فراهانی بود. میرزاعیسی در مقام شخصی نیک‌آزموده در امور سیاسی و حکومتی، کار تربیت و مشاوره ولیعهد را

در این زمینه عهده‌دار شد. این همنشینی و تعلیم، صفات برجسته و عادت‌های نیکوی وی را تقویت کرد که کتاب‌خوانی یکی از آن‌ها بود. او با تاریخ اروپا و ایران باستان و روم آشنایی یافته بود، از علوم نظام و ریاضیات و زبان انگلیسی نیز بی‌بهره نبود و این شناخت او را در فضای ذهنی‌ای قرار داده بود که همواره به تحلیل وقایع جاری می‌پرداخت. بر این اساس، مدام به کسب علم و دانش علاقه و تمایل نشان می‌داد.

از همان کودکی با جنگ آشنا شد و پیوسته به تحلیل وقایع جنگ و مشاوره با قائم‌مقام و دیگران می‌پرداخت؛ از این رو، به دنبال کشف علل شکست ایرانیان و پیروزی روس‌ها بود. آموزش برایش از اهم امور به‌شمار می‌رفت. اهمیت توجه او به علم زمانی درخشان‌تر جلوه می‌کند که بدانیم جامعه ایرانی در آن دوران تقریباً بی‌سواد بودند. در مقام مقایسه از یاد نبریم که مظفرالدین شاه که هفتاد سال بعد از او بر اریکه پادشاهی ایران‌زمین تکیه زد، بی‌سواد بود و به دلیل عدم تمایل به تحصیل و اکتساب علوم در دنیایی آکنده از جهل و خرافات و علاقه به علوم غریبه و طالع‌بینی و تفریحات پست و زننده و سرگرمی‌های دور از اخلاق رشد و نمو کرد. او مردی کم‌معلومات و دمدمی مزاج بود.

عباس میرزا با شیوه سنتی و با دقت در مکتب میرزا بزرگ آموزش دید و با نوگرایی، آثار بزرگان و مورخان فارسی آشنا شد؛ به شاهنامه فردوسی نیز علاقه‌مند بود. تبریز شاعران درباری خود را داشت. او هرگز از گسترش افق‌های فکری‌اش خسته نشد. با کتاب‌های اروپایی و آثار نویسندگان عثمانی آشنا و از وقایع سیاسی اروپا بسیار آگاه بود. وی کتابخانه‌ای کوچک از کتاب‌های انگلیسی از جمله دانشنامه بریتانیکا داشت. یک فرانسوی به نام موسیو لامی^۱ که در سال ۱۸۰۷ م. با گاردان به ایران آمده بود، نظام آموزشی مدرنی تأسیس کرد. جیمز موریه^۲ درباره عباس میرزا می‌نویسد: «عشق سرشاری

۱. آرماند فرانسوا لامی (lamie Armand)، افسر مهندس و از همراهان ژنرال گاردان در تبریز بود که آموزش ساخت سربازخانه، مهمات، باروت و ساخت توپ را سامان‌دهی می‌کرد.

2. James Justinian Morier

به مطالعه کتب و کسب اطلاعات دارد، مخصوصاً تاریخ وطن خود را خوب می‌داند و کتاب شاهنامه فردوسی را بسیار دوست دارد و همیشه آن را مطالعه می‌کند.» (محمود، ۱۳۵۲، ج ۱: ۱۵۶-۱۵۵). ژوبر که حدود شانزده سالگی او را دیده است درباره‌اش می‌نویسد: «آن اندازه تحصیل کرده بود که احتیاج به کسب معلومات بیشتر را احساس می‌کرد. گفته می‌شود تاریخ سلاطینی را که در مملکتش شهره‌اند به‌خوبی می‌داند. در میان ایرانیان هیچ‌کس مانند او هواخواه علوم و صنایع اروپایی نیست.» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۲۸)

اگوست بُن‌تان درباره‌ی عباس میرزا می‌نویسد: «چون می‌داند برای موفقیت باید زحمت فراوان متحمل شود و اطلاعات وسیع داشته باشد، به تحصیل می‌پردازد.» «اغلب شب‌ها به مطالعه مشغول است. کمتر کسی از ایرانیان به اندازه‌ی او از ادبیات و علوم شرقی اطلاع دارد. در ضمن بسیار علاقه‌مند است که بداند چه عواملی باعث پیشرفت غرب شده‌اند.» (بن‌تان: ۷۳) هم‌او در جایی دیگر می‌گوید: «این شاهزاده آن‌قدر معلومات کسب کرده است که به کمبود دانسته‌های خویش وقوف حاصل کند و به همین دلیل بخواهد تا آن را افزایش دهد.» (بن‌تان: ۷۳)

عباس میرزا برای آگاهی از وضعیت رقبا دستور داد تاریخ پتر یکم و عظمت و انحطاط امپراتوری روم را ترجمه کنند. در آن هنگام، سلطان سلیم سوم در عثمانی، ارتش خود را نوسازی کرده بود که آن را نظام جدید می‌خواندند. عباس میرزا نیز کوشید اقداماتی شبیه به او در قشون ایران انجام دهد. کوشش‌های او نخستین برنامه‌نوسازی در ایران عصر قاجار به‌شمار می‌آید: «[عباس میرزا] به تقلید از سلطان سلیم سوم و مطابق برداشت خود از نظام جدید عثمانی، به ایجاد نظام جدید در آذربایجان دست زد. هسته اصلی این نظام جدید از شش هزار نظامی تشکیل می‌شد. این نیروها به توپخانه متحرک و سلاح‌های کاملاً جدید مجهز بودند، مقرری منظمی دریافت می‌کردند، لباس متحدالشکلی داشتند، در پادگان‌ها سکنی می‌گزیدند و به‌وسیله افسران اروپایی آموزش می‌دیدند.» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۵۲).

عباس میرزا تاریخ فتوحات فرانسویان را مطالعه می‌کرد، نقشی از ناپلئون را بر مدالی

زده بود و به گردنش می‌آویخت و زنی فرانسوی را برای معلمی فرزندانش، از جمله محمدمیرزا که جانشین فتحعلی‌شاه شد، استخدام کرد. (ناطق، ۱۳۶۸: ۱۰۷). ارتش فرانسه و ناپلئون برای عباس‌میرزا نماد اعلا‌ی جنگاوری بودند، چنان‌که در گفت‌وگویش با ژوبر می‌گوید: «از شهرت و فتوحات قشون فرانسه دانستم که رشادت قشون روسیه در برابر آنان هیچ است.» (ژوبر، ۱۳۴۷: ۹۵)

۴. ولایت‌عهدی

انتخاب جانشین برای حکومت‌ها همواره مسئله‌ای بسیار مهم به حساب می‌آید. به‌ویژه وقتی این گزینش درون‌ایلی و قبیله‌ای باشد و تمامی اعضا برای استقرار آن حکومت جنگیده و کوشیده باشند. برادران و اعضای دو خاندان دولو و قوانلو، آقامحمدخان را در روند شکست وارثان زند و دیگر مدعیان حکومت یاری داده بودند؛ بنابراین انتخاب ولیعهد و جانشین شاه بسیار بحث‌برانگیز و دشوار بود.

آقامحمدخان با انتخاب باباخان^۱ به جانشینی خود، حس خشم برادران و بسیاری از بازیگران مهم طایفه را برانگیخت؛ از این‌روست که فتحعلی‌شاه پس از مرگ آقامحمدخان مدت‌ها درگیر این امر بود و چندی او را در نخستین روزهای سلطنت با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخت و برای سالیان طولانی نگرانش کرد و دولت او را با مشکلات و بحران‌هایی در آینده مواجه ساخت.

آقامحمدخان بیش از همه از اختلاف دو طایفه یوخاری‌باش و اشاقه‌باش آگاه بود؛ بنابراین پس از انتخاب باباخان به ولایت‌عهدی خود، حالا باید به فکر جانشین او و حتی شاهان بعدی نیز می‌بود؛ زیرا نسل‌های آینده نیز باید از این چالش به درمی‌آمدند؛ بنابراین طرحی درافکند که حاصل سال‌ها تفکر و اندیشیدن در روزهای اسارت بود.

۱. انتخاب باباخان سیاه‌ترین انتخاب بود، زیرا قطعاً هر انتخاب دیگری به‌جای او می‌توانست سرنوشت بهتری را برای ایران و ایرانی رقم زند.

او با رهنمونی که از خود بر جای گذارد، می‌پنداشت که ادامهٔ سلطنت را در نسل مذکر فرزندان عباس میرزا بی‌دردسر خواهد کرد. البته با این طرح مدعیان شاخهٔ دولو تا حدودی کنار رفتند، اما اختلاف به خاندان قوانلو کشیده شد. در حقیقت، هیچ‌گاه قدرت و ثروت را نمی‌شود بی‌رنج و ستیز به چنگ آورد. همواره مدعیانی شایسته‌تر و قوی‌تر در عرصهٔ رقابت وجود خواهند داشت. مگر شیوه‌ای دموکراتیک و انتخابی، آن هم براساس شایسته‌سالاری که در آن زمان امکان چنین استراتژی‌ای غیرممکن بود. گو اینکه پدران بنیان‌گذار آمریکا در همان زمان چنین کردند و جامعه‌ای شایسته‌سالار بنیاد نهادند.

پرسش این است که باوجود تعارض‌های درهم‌پیچیده، پس چگونه این طرح عملی شد؟ یعنی فرزندان عباس میرزا به سلطنت رسیدند. نکتهٔ کلیدی بقای سلسلهٔ قاجاریه همین است. در حالی که ایوان پاسکویچ پس از تصرف تبریز پنج روز مهلت داد تا به تهران نرود؛ یعنی هیچ مقاومتی را پیش روی خود نمی‌دید، چرا چنین نکرد؟ این طرحی بود که با توافق انگلیس هماهنگ شد، زیرا انگلیس نمی‌خواست هندوستان به خطر افتد، اما از طرف دیگر دو دولت استعمارگر هم نمی‌خواستند ایران را رها کنند؛ چون این قابلیت در ایرانیان بود تا هر آن با شورش مردم و سر برآوردن نادری دیگر، از میان اقوام مختلف دردسرساز شود و کشور ایران را از یوغ اسارت دو دولت برهاند؛ بنابراین پس از تحمیل شکست‌های فرسایشی، توان نظامی و اقتصادی ایران را از بین بردند و هر دو دولت با نفوذ به دربار و آگاهی از پوشالی بودن حکومت فتحعلی‌شاه با حربهٔ ازپیش‌آموختهٔ رشوه و تهدید نبض قدرت ایران را به‌دست گرفتند و روزه‌روز مردم و دربار و شاه را معتاد این داروی رخوت و بی‌غیرتی کردند، به‌طوری که در اواخر حکومت قاجاریه دیگر زحمت گفت‌وگو با شاه را هم به خودشان نمی‌دادند و دو کشور، ایران را بین خود تقسیم کردند. وقتی نپسندیدند، دوباره با طرح دیگری این عمل را به نحوی دیگر انجام دادند، بی‌آنکه شاهان قجری را در راهبردشان لحاظ کنند.

نتیجه اینکه دکترین آقامحمدخان و اصرار شاه و ولیعهد در گنج‌نیدن مادهٔ پشتیبانی روس و انگلیس از ولیعهدی عباس میرزا و پسرانش در عهدنامه‌های ننگین

گلستان و ترکمانچای قیدی دست‌وپاگیر برای شاهان آینده شد و موجب سرسپردگی و انقیاد شاهان قاجار به استعمارگران شد و هرگز دیگر اقوام ایرانی و حتی دیگر شاهزادگان شایسته قاجاریه نتوانستند به شانس سلطنت دست یابند و روز‌به‌روز مردم و کشور ایران را خوارتر و خفیف‌تر کردند.

دستورالعمل سیاسی آقامحمدخان چند جهت عمده را دنبال می‌کرد: از طرفی او به‌خوبی از اختلافات و ستیزه‌های درون‌ایلی قاجارها به‌ویژه دو طایفه اشاقه‌باش و یوخاری‌باش یا قوئلو و دولو آگاه بود، چنان‌که همین اختلافات سلطنت‌یابی قاجارها را با تأخیری سی‌ساله مواجه ساخته بود و نیز به‌خوبی می‌دانست که اختلاف بین این دو طایفه قدرتمند قاجار، سلطنت قوئلو را با مشکل و معضل اساسی مواجه خواهد ساخت. از سویی دیگر، آقامحمدخان نمی‌خواست یا نمی‌توانست طایفه رقیب را به‌کلی از مشارکت در قدرت دور سازد. او با اتخاذ سیاستی، دنبال آن بود که با دادن سهم به دولوها، در ساختار قدرت به‌تدریج با برنامه‌ای که خیال‌پردازانه طراحی کرده بود، آنان را در قدرت و پادشاهی طایفه قوئلو هضم سازد. به این ترتیب، هم مانع از اختلافات درون‌ایلی قاجارها شود و هم سلطنت را در طایفه قوئلوها تداوم بخشد، بدون اینکه خطری از ناحیه دولوها سلطنت آنان را تهدید کند.

دستورالعمل آقامحمدخان قاجار چنین بود که: «باباخان با دختر فتحعلی‌خان دولوی قاجار، آسیه خانم، ازدواج می‌کرد و حاصل این ازدواج جانشین ولیعهد قاجار می‌شد.» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۲۹۴-۲۹۳؛ نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۱). عباس میرزا حاصل این ازدواج بود؛ از پدری قوئلو و مادری دولو و در مرحله بعد «دختر میرزا محمدخان بیگلربیگی دولو را برای عباس میرزا که ولیعهد و از طرف مادر دولو بود بگیرد تا پسری که از این ازدواج به‌وجود می‌آید و نامش محمدمیرزا خواهد بود از دو طایفه قاجار نسب داشته باشد. از طرفی توصیه کرد که فتحعلی‌شاه دختری از خود را به پسر سلیمان‌خان قوئلوی قاجار تزویج کند و دختری که حاصل این ازدواج خواهد بود، زن آینده محمدمیرزا پسر عباس میرزا و پسری که حاصل این ازدواج خواهد بود (ناصرالدین‌شاه) از دو طرف نبیره فتحعلی‌شاه

خواهد بود و «آن وقت همه قوانلو» خواهند بود. (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۱۲؛ عضدالدوله، ۱۳۷۶: ۱۱۱) گو اینکه تدبیر آقامحمدخان با ازدواج مزبور از اختلافات طایفه‌ای بین قوانلوها و دولوها کاست و به تعبیر نادر میرزا: «فتنه‌ها اندکی بخفت.» (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۱) و در ازین بردن تدریجی اختلافات طایفه‌ای مؤثر افتاد، اما این اختلاف‌ها را به درون طایفه قوانلو کشانید؛ زیرا نفس قدرت، فتنه‌انگیز و چالش‌آفرین است. به همین دلیل، بحران جانشینی و تعیین ولیعهد تا پایان حکومت قاجاریان باقی بود و حمایت روس و انگلیس حربه مؤثر این دو استعمارگر در انقیاد پادشاهان قجری به حساب می‌آمد.

تا وقتی آقامحمدخان زنده بود و حتی تا سال‌های نخستین سلطنت فتحعلی‌شاه، گزارشی از اعتراض یا نارضایتی نسبت به انتخاب عباس میرزا در دست نیست، اما از سال ۱۲۱۳ ق. که فتحعلی‌شاه آشکارا ولیعهدی عباس میرزا را اعلام و او را به حکومت آذربایجان تعیین کرد (دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۰۵؛ خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۱)، اعتراض‌ها به تدریج شکل علنی به خود گرفتند. تعارض‌های درونی در میان شاهزادگان آشکار شد و رقابت‌های سیاسی در بین شاهزادگان و حتی حرم شاه اندک‌اندک شدت یافت.

نخستین و مهم‌ترین اعتراض‌ها از ناحیه برادران بزرگ‌تر عباس میرزا، به‌ویژه محمدعلی میرزا دولتشاه و حسین‌علی میرزا رخ داد. محمدعلی میرزا که مادر او کنیزی گرجی بود، بزرگ‌ترین فرزند فتحعلی‌شاه و شجاع‌ترین و مغرورترین آن‌ها به‌شمار می‌رفت. (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۵۵۴)

«فتحعلی‌شاه در سال دوم جلوس سلطنت خود، مجلس باشکوهی ترتیب می‌دهد و جمع کثیری از بزرگان و علما و رجال سرشناس و درباریان و وابستگان صاحب رأی و نظر و همچنین سرکردگان خاندان قاجار را دعوت می‌کند تا در زمینه تفویض ولیعهدی به فرزند قابل و کار دانش، عباس میرزا، به مشورت و گفت‌وگو بپردازند. فتحعلی‌شاه که عباس میرزا را از دیگر فرزندان خود باهوش‌تر و دلیرتر و مستعدتر می‌دانست، وقتی در این مجلس دید که عموم بزرگان و سران قاجار نیز نسبت به شجاعت و امتیازات برجسته عباس میرزا و درایت و قابلیت او اتفاق نظر دارند و انتخاب شاه را شایسته می‌دانند، فردای

آن روز او را به حکومت آذربایجان تعیین می‌کند.» (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱ و ۲: ۱۰۱)

اواخر ذی‌حجه ۱۲۱۳ ق. عباس میرزا به شهر تبریز وارد شد. او خوشحال بود که توانسته است این سفر طولانی را پشت سر بگذارد. همه حکام شهرها و امرا و سران عشایر و طوایف و همه بیگلربیگیان که از مدت‌ها پیش انتظار او را می‌کشیدند در دروازه تبریز اجتماع کرده بودند. او پس از ورود به این سرزمین دست به اصلاحاتی در آذربایجان زد و به کارهای دیوانی نظم و ترتیبی خاص داد. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۶۶؛ نجمی، ۱۳۷۴: ۶۵)

برخی منابع قاجاری سال انتخاب و اعلام رسمی عباس میرزا به ولیعهدی را ۱۲۱۳ ق. ذکر کرده‌اند (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۰۵؛ سپهری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۰۱؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۴۴۹)، اما به نظر می‌رسد که قول دنبلی و خورموجی صحیح باشد.

ولایتعهدی عباس میرزا مدت‌ها شاه را نگران و دولت او را گرفتار بحران کرد. فتح‌علی شاه گریزی از این انتخاب نداشت، هرچند عباس میرزا مورد علاقه او بود؛ زیرا انتخاب عباس میرزا از سوی آقامحمدخان براساس هدفی صورت گرفت که آقامحمدخان برای آینده قاجارها ترسیم کرده بود. سه برادر بزرگ‌تر به‌سختی می‌توانستند برتری عباس میرزا را بپذیرند، اما در دوره حیات آقامحمدخان و سال‌های نخست سلطنت فتح‌علی شاه، هیچ اعتراضی دیده نشد. تعیین عباس میرزا به ولیعهدی و جانشینی باباخان، به سیاست و دکتربین سیاسی آقامحمدخان قاجار برمی‌گشت که در کل دوره قاجار به‌جز برهه کوتاهی نقش مؤثری در تعیین ولیعهد و جانشینی در ساختار سیاسی قاجارها ایفا کرد. شاهزادگان قاجار که جمعیت کثیری را شکل می‌دادند، از قشرهای مسلط و صاحب قدرت و امتیاز در ساختار دولت قاجار به‌شمار می‌رفتند.

فتح‌علی شاه زنان و فرزندان فراوانی داشت. فرزندان بزرگ فتح‌علی شاه و نیز فرزندان عباس میرزا موقعیت برجسته‌ای در میان شاهزادگان داشتند. پسران ارشد فتح‌علی شاه بر پنج ایالت بزرگ حکومت داشتند: عباس میرزا بر آذربایجان، محمدعلی میرزا بر کرمانشاه، حسین‌علی میرزا بر فارس، محمدولی میرزا بر خراسان و محمدقلی میرزا بر مازندران. شاهزادگان دیگر نیز اداره ایالات و ولایات دیگر را در اختیار داشتند؛ حتی

برخی شاهزادگان کم سن و سال نیز به حکومت ولایات گمارده می شدند و البته در این مورد وزاری نیز با آن ها همراه می شدند که تشکیلات دیوانی ولایات را به نام شاهزادگان اداره کنند. این وزرا علاوه بر این، وظیفه نظارت بر اعمال شاهزادگان را نیز از سوی حکومت مرکزی بر عهده داشتند. (مستوفی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۹؛ لمبتون، ۱۳۶۳: ۱۸۱)

تعدد شاهزادگان و انتصاب آن ها به حکومت ایالات و ولایات، در دسر ها و مشکلاتی را در ساختار سیاسی قاجار ها به وجود می آورد. بخش عمده ای از درآمد دولت صرف رقابت شاهزادگان در ایجاد دربار های باشکوه در محل حکومت خود می شد و خزانه عملاً به این شیوه خالی می ماند. (سیمونج، ۱۳۵۳: ۸۵) شیوه حکومت قاجار به جهت سپردن ولایات به شاهزادگان، نظیر حکومت سلجوقیان بود و موقعیت پسران شاه، بستگی به جایگاه و موقعیت خاندان مادرشان داشت؛ زیرا تعداد شاهزادگان بسیار افزون تر از ولایات و ایالات و حتی شهر ها بود؛ بنابراین جمعی از پسران به حکومتی دست نمی یافتند و مخارج زندگی را از دربار شاه دریافت می کردند. این شاهزادگان درگیر رقابت های سیاسی و تعارض درونی میان خود نیز می شدند که گاه به جنگ بین آن ها و اختلافات شدید منجر می شد و حکومت مرکزی را دچار مشکل می ساخت.

منابع مختلف این دوره مکرر از رقابت و اختلاف و جنگ بین شاهزادگان همسایه را گزارش کرده اند. (سپهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۴۳-۴۴۶؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۶۰-۷۶۶؛ مستوفی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۸؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷، ج ۳: ۱۶۰۳-۱۶۰۱). خاوری حتی اختلاف بین شاهزادگان را از عواملی می داند که در مرگ فتحعلی شاه مؤثر واقع شد. (خاوری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۱۸)

ولیعهدی عباس میرزا و بروز نخستین نارضایتی ها

آقامحمدخان بلافاصله بعد از تولد عباس میرزا او را منصب نایب السلطنه ای و ولیعهدی داد. (اعتضاد السلطنه، ۱۳۷۰: ۲۹۴-۲۹۳؛ نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۱). این انتخاب تا زمان حیات آقامحمدخان مشکل مؤثری در حکومت نیافرید، اما برای فتحعلی شاه در دسر های زیادی در برداشت. انتخاب عباس میرزا به ولیعهدی از چالش های جدی فتحعلی شاه در اوایل